کتاب منتخب از خطهای بزرگواران علما است

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

شکر و سپاس فزون از وهم و قیاس خالقی را سزاست که در ایجاد موجودات بلا مشارکت چه و چون

سبحانه با لعظم برهانه و در وجود کاینات غیر محرم

محمد و خلیفه بر حق و وصی مطلق او و اولاد طاهرین او صلوات الله علیهم اجمعین باد و بعد چون اطفال دبستان علم و رسم قواعد فرامین و ارقام و ... نامه

اکثر ما آن ایشان بکوشش است

محمد مقبول ... بفروغ ... و حکایتی

مصلحت خویش دانند صحبت الملوک

مقرب آستان ... موطا الله

هنا بید داشت ...

ایشند و ... تا نفع ...

بر لطف و قهر پادشاه باشد و ...

بان بسته بطاعت و عصمت

شاهنشاه صحبت الملوک

[illegible]

نامه نگاری و احکام و نگارش عرایض و مراسلات

و در نگارش خطوط محاسبات و حفظ رسوم منج و تمغات

ناچار الزم است لهذا سطری از انها بنده فقیر عباد

بطریق اختصار مرقوم و مجموعه بر سلک منظوم گر

که منقسم گشت پنج باب باب اول در نامجا

ت و فرامین و ارقام و عرایض و احکام در سکر

نامه است که خاقان مغفور بطریق مناجات

نوشته فرموده بار خدایا کریما کردگارا قسما ز هر خدا

وند توانا که ناتوان بنده از بعث گستر خدائی دادی

دیگر خوش فرو مانده بقدرت فرمان روائی می

بسیج خدمتی چنانم در قید اطاعت ...

ارباب ... حضرت خلافت ...

... ارکان حضرت ...

حضور تحقیق ...

ارکان دولت و اعیان حضرت ... نفاق

نگویند و نقص ... در میان آرند

سپارند و حدیثی بخلاف هم

تا تمام گذارند و ... کارهم

رسانند ... مطلب ...

را رسند ... است بدان

... است

دی هیچ حاجتی هر گونه نعمتم میسر گردی ها
حجاب تیسیر بر آستان سری بگشودم دار گرم
رور افروز آستانم مطاع سلاطین لیث و بیراستی
لب عطا [illegible] بجز حسوم روی زمینم در نگین است ربانی
زبانه و دی عیسی ندیدم نفسی بی [illegible] سلسلۀ میمنت
نه هرگز بر دلم دردی نه بر خاطرم گردی جهان را جمله
آوردی بکامم ایجان [illegible] را او دی شکر تر [illegible] استانم تا فسم
وسیاست را قیامی نه بعادتی که در بندگی حضرت
نقد دم تقربت پویم و نه عباداتی که بدان خشنودی
جنت حریم الهی بدوستی یکی از حسنات سر جمعی
از دشمنان جو انتقام قدرت عفو آوردم و لیبا

بلند اثری و در قربت [illegible]
از حسین جسین [illegible]
بسیده دم [illegible] باز روع ز
بنده سحرگاه [illegible]
صبح
جاشنی [illegible]
منت چه [illegible]
وطلعت قیصرانی [illegible]
نصیحت الملوک [illegible]
تحفۀ [illegible] اطراف
و چون باز گشت [illegible] لازم
وارید [illegible]
[illegible] مجموع

در حالت قسم ارادنه عصمت غضب اثر خود بر داشتم و این
صفحه را برای حجت نگاشتم نامه باشاهد پس از ستا
یس پروردگاری بیا خداوند بنده لو از ستوده ستا
الهای یگانه و فاق لعو رحا نهانی فرزانه افسر بنده
گاه خدایی و خلاف از تیره گی شب روشنی صبح صادق
جلو بر روز داده و در استخراج آب و خاک و از روح آتش
و باد که خدا دهو نید با همه یکی در قوت کیسه حوا
بس وقع رست تیب قیاس نهاد است حکم کرده
بیکر لوم ارزمی صفوت روح نهاله و لوح را مجبور
خلعت نکات داد دست رسالت را تام از نقش محبت
او دو انگشت است و ختام نبوت را از مهر او مهر

اول و [illegible] ارادت شعار [illegible] علامت
اردل و کلمات ارادت [illegible] چهار [illegible]
و نیا واری [illegible] قدر [illegible] شیعد
از مکمول حصول [illegible] ارند
سپار [illegible] صفی نیست [illegible]
چه والد [illegible] امانت [illegible]
فطر [illegible] اندار و بکه خاید و بین
در سوم [illegible] کشد و تلخی شد
شد و جان [illegible] ملفوظ
و [illegible] عیوب [illegible]
عالیا شوکت و صلات [illegible]
حال شوق [illegible]

[illegible]

سرپرست و در مو مراوان بر خلعه برق و وصی مطلق

و آل و اولاد طاهرین او صلوات الله علیهم اجمعین باد و بعد

گوهر طبع دعاگوی در صدف ضمیر صدق و صفا پرورده

ی بحر نظر تخت شاهنشاه انجمن انجم خدم سپهر بار کیوان

جاه خسرو ملک آرا فرمانده فرمان روا عدل نما ظلم

زدا طراز تخت و کلاه زیور بخت و جاه بارگاه تکریم

خسرو معظم خدیو اکرام امیر اعظم امیر اطهر روانش شاد

و جهانش آباد گردد بعد مکشوف ضمیر محبت تخمیر میدارم

که چون دیری گذشته که از طرف قرین الشرف آن آفتاب

سپهر سروری درطی نامه محبت انگیز از سحاب

خامه گوهر ریز رشحه گشا شرح حالات خیر آیات نشد

نظارت

چراکه ظهور صفات مستور از ذات کامله ...

وعدم زوال ... نقص و زوال ...

جمیع صفات حمیده ... جامع

فرستاده ... خصلت ... جستند

دانش و زیرکی ...

و عطوفت ...

معرض دولت و اقبال ...

مصدر مکارم ...

مشار ...

سپهر ... نایب ...

الکرا

[illegible]

نظارت بخش گشت یگانگی و وداد و بگردونده

و عندلیب آسا سفری با صفیر تقریر ارشا خار آمال وا

شواق در گلزار وفا و وفاق بال افشان و نغمه سرایند

نه از نصوب بریدی و اعلامی و نه از این سو سفیر

و پیامی ازان جایی که از اهتزاز الطاف یزدان قدیر

و تابش اعطاف خداوند کریم گلدسته چمن دولتین بهشتین

را آغاز ربیع است و گلبن و دو لاله اشکفته بدیع و زیبا

چمن نو رسته الفت از هر دو سو دسته دسته پیوندیکا

گی بسته خیابان محبت از دو جانب بهم پیوسته

پیوسته گلشن خاطر بهر باشد و اشبه ایم که روضه

روح بخش یگانگی را بی صفیر سفری دمساز نگذارد

عنایتی و ... عطا چها

... عارض عقیدت ...

فلان فدایت ...

ارادت ... صدق ...

فرستادن ...

...

آثار ...

...

عصمت ...

عدل ...

نواب ... آفتاب ...

درین زمان بهجت علامه تحیه ابلاغ نامه عالیجاه رفیع
جایگاه محبت و نخوت همراه عکرخان افشار که
درجو بسیار ارادت و تربیت مانهال فصول
مراتب رسمه معتمد خسرو بفری می لطف گشت
روانه حضور گهر ظهور مسرور تحیه فلان خداوند پیرا سنبده ام
گردکار پیرایه ستنده که گل از گل او ثق و مهر از دل
آرایش بستان از چه گلها دهد و آسایش حستان
از مهر دلها پس از ستایش یزدان پاک درود بر پیغمبر
و وصی مطلق و امامان بر حق بعد سلامی حسنا شار انجمن
حضور آفتاب ظهور آن مهین گوهر یگانه شهریار
کامکار خیر اندوه گستر و عدل شعار کرم پرور

بدیع خداوند

خسرو بر نگین و تیغ پادشاه زنجاه سپهر دستگاه
مبادا در مکرم معظم ساخته مکشوف ضمیر مهر تاثیر
میداریم فرمان همیون شد اینکه چون
پیشنهاد خاطر آفتاب اثر خسروی است که چون
یک از چاکران آستان ملایک پاسبان که در سلو
ک مسالک اسلوب بهدایت صدق و فطرت
خلوص بر همگنان سابق آمده و بتحقیق
در طریق بندگی و رسم عبودیت راستی نمایند ایشان
را از موهبتی خاص بغز اختصاص سرافراز نمائیم لهذا
نظر لقابلیت و استعداد عالیجاه رفیع جایگاه شوکت
و جلالت دستگاه محبت و نخوت همراه محمد جان

ومراحم بیکران حضرت اقدس شهریاری درباره
مسار الیه لهذا از ابتدای هذه السنه ئیونت ئیل بشغل سعادت
تحویل منصب جلیل حکومت استرآباد و ایلخانی
گری طوایف یموت و گکلان را بدو مرجوع و مقال
قابلیت و استعداد طوینتش را بسمع اصغا مسموع
داشتیم رسمی با پرو قسمی که شاید چنانچه شایسته کاردانیهای
وست با دقتی کامل و عزمی شامل و اهتمامی کافی
وجدی کافی بمهمات و امورات انساما ان را
قرین انتظام سالف ۷ م فرمان همیون شد
آنکه چنین ناظم کارخانه این هیئت منتظم رتق
و فتق امور جهانی و ضبط و ربط مهام کشور
گیری

همواره با سرعت تمام مسابقت ... چاروانه
یعنی محفل رسیده ... دستور ... مجلس حضور
کمر مغفرت ... بخشش ... و باغ ضرارت و
گلشن آرا ...
و که ... آن وزیر اعظم
... سحری در مقدم محضر
ان کل ... انجمن ... پرور ارجمند
حالش ... اقبال و ملتمس ... از امل
... دعا ...

گیری و گیتی ستانی را برای جهان آرای نواب همایون ما
واگذاشت انتظام کارخانه عالم امکان و رونق افزائی بیوتات
معموره دین و دولت ابد اقتران را بذات کامل الصفات
اقدس ما حواله داشته ما نیز شکرانه این موهبت عظمی و سپاس
گذاری این عطیه کبری از زور همت فلک فرسا لازم و فرض دانسته
در بهبود احوال بستگان عقیدت کیش که اخلاص خود را
آستان همایون چون بارقه بدر منیر و شعشعه آفتاب عالمگیر
عالمیان ظاهر نموده اند در ازدیاد مدارج علیای سلطانی
و موارد عنایات خاقانی مینمائیم لهذا نظر بقابلیت و استعداد
عالیجاه رفیع جایگاه شوکت و جلالت دستگاه فلان
خان و حسن خدمتگذاریش موجب سرور عنایات

کمر عظم ... ازضمان زمان عزت ...
نشان ... زینت ... و انحطاط ...
... خیال ان ...
شب ... فراق ...
دل افروز ... تو ...
... وصال ...
خیال ... بدست خیال ...
واهم ... عطار ...
مهرت ... تو ...
بمحو ... کامی ...

[illegible]

یک شب بیست لیلة القدر ... دیده بران
... پیدا شد و خبر من الف شهر
کو دران در ان قدوم میمنت لزوم
تنزل الملائکة والروح فیها باذن ... قدم
را معد ... بنهند این بندگان را
وخصوصی ... که به اذن ربهم عزت
خدمت ساخته یک امشب را من
کل امر سلام در ملازمت آن حضرت
قیام نمودیم هی حتی مطلع الفجر حسته
ولی از غم شگفته دارم دلی از دل
نهفته کردم

شقه شاهی شد لهذا حکم [illegible]
رفیع پایگاه اخلاص و اتحاد آگاه محبت و تجربت
همراه فخامت و مناعت انتساه منصب ... العلمی میرزا
جمع سالهاست را از فرصت باسین دولت
قوی تمکین ... و طاق بندگی رابقه و مراسلات
صفحه ... و منصب گستر ابوالای حاصل نمود
رسکو کاری و نیک کرداری او در پیشگاه حضور مهر ظهور
معدلت دستور جلوه گر ساخته و بهر خدمت
در مامور شد به حسن صداقت و کاردانی ... کالشمس
فی وسط السما ظاهر ... اخلاص و ... محلا
التفات و اعطاء ... حسن صداقت

قصه

قصه منت گذارش موجب مزید مرحمت خاطر عنایت
التفاف گردید شمه از لطف خاص و شرف ... تقدیرات
فزون از قیاس سرکار اشرف حال ... فاما
احوال او فرجه به منصب فلان سرافراز و بجلو این
عاطفت ... مورد عنایت اعزاز ارشد ...
از حسن تجربت شاهد بود و از حسن ذات و رای قلمی
او شد و آنکه در لوازم منصب ... موفور و ...
بعد از آنچه رویه منت گذاری وظیفه درستکاری ...
در حضور عنایت گستر جلوه گر ... کتاب رسالت الکتاب ...
رقم مبارک زرثبت ...
حکم [illegible]
منظور نظر التفات اثر این ... و ممکن خاطر ...

... بوستان خاطر
و تفریح آتش اشتیاق خود و گلستان ضمیر
محبت تابنده ان ... سپهر فرح ...
... صفحه محبت ...
و لذا این ... حالت ...
خوشه ... عطار ...
ای زنبند ... چه وصل
و ...
که من ... نوشته ... که
...
دیده ... مطالعه
مطالعه

عرضه‌داشت ... للّه جلیل ... در دولت و مهمات امور ... العهد ...
مراسمی که ... محول ... سام ... ان ...
... صادر ... صاحب ... ان ... الباب ...
زین ... و ... حال و ... حصول ...
بر ... بقای دولت قاهره اشتغال ... عالی ... جایگاه
فخامت و مناعت اکتساب شوکت و جلالت دستگاه
... الامراء العظام ... صداقت ... و مراتب
در پیشگاه حضور ... بر ... و ... نیازمندی ...
سرای الوزراء ... بر ... امراء ...
تا خاطر مبارک ... انجام رسانده
عالیجاه رفیع جایگاه فخامت و مناعت اکتساب ... و ...

آن پادشاه ... خاطر درویشان کو
... نظر ... الشریف شد از بند
ز راه دلهای پریشان ... این بوی ...
است روشن ... عطارد ...
... که ... ماست ... جهت
با شهامت ... الطیب ...
... بهشت ... ماست ...
بیت ارعطارد ... بنفشه ... خانه ...
که ... زلف ... برد
... عزیزا

... الملاک ... خاطر ... و ...
... ارادت ... لطیف ... پرورش ... مکارم
... انتظار ... اللهم ...
ساعت ... درین ... عنبر ...
... آن ... نظر لازم ... که بدین
رقیمه کریمه استمداد ... حال ... عرایض
عرضه داشت داعیان دولت ابد مدت ... موقوف
... حضور ... دستور ... اعلیحضرت قدرت
... سلطان ... عالم
و ... خاک پای ... اقدس
عرضه داشت داعیان دولت ... ارادت ...

زلف ... از ... چون ...
... روایت ... رو ... ماه ...
... بود ...
... الحساب ...
... شیخ ...
اگر ... حال ... شیخ ... خواهی
... عطارد ...
مقالی ... وله ...
... و ملالت ... بیان ...
با ... نقصان ... نشست ...
... دل ندای ...

قاهره ویراث استان مروت ستان اقرب حضرت پای قلاع فلک سا
مقدس سلامت مسند داری و افتخار روسای کف بنیاد سند
روا عتبا خود ساخته متوقف عاکفان حضور معدلت دستور
سکفان قصر پاسبان فریدون مکان حضرت سلیمان
شوکت دارا حشمت سکندر عظمت مشتری طلعت بهرام صولت
سما احترام ماه علم انجم حشم سر سارهٔ قبان حالکی قلاع قدر
سامی اقدمیت شیوم خانچه از راه مرحمت و وفور عنایت
ذره از پرتو آفتاب عالم آرای اشفاق شامل لاماق
خاطر ملکوت نظایر مقدس و لمعه از لمعات خورشید بیاب اقدس
مپرتو مسکن ساحت این ملک باشد لهذا کافه رعایا
و برایا از محصل ناشناسی المر و از زمین اقبال مضمون ازل

مالک شهر

عشرت بر سرت تا این جمال و حسن و خطا و خال
و لعو زنیت باز حسن یوسف مصر شکر بعد
عشق عطار کشیده خنجر از مژگان شوخی
نرگس مست سعادت مند مفتون کرد
و گشته از دست غزل از سینه فقر عطار
چشم تو لعبت عموی بشت زلف بهم
فر افتاد است بوی گلستان سیمین
زلف و رخ تو رونق گل تمت بنفشه شرارت
بست در بر شعبان تو تو به گناه از این
ریحان نیست و چشم جادو مست
است مطلع

بالکت شهر دیگر امن و امان غنوده و در ظل حمایت
معدلت گستری جهان گیتی ستانی بعرض مقدس سلطان
عالی مرسل که هر چند بظاهر این سر عقیده کیش سلیل ز نقص
حضور آن قبله‌گاه معظم در لیست ولی در تصاریف لیالی
و لایام ذکر احباب مایه بحث و سرور اگر قصوری در تکمیر زواید
د تجدید عرایض رفته باشد تصنیع لطائف حسنه
سا عات شریف منظور قد رو منزلت اقتدار
درج ضرارت و درخشنده کوکب برج عصمت و طهارت
ثمر شجر تاجداری گل ناص بختیار از زبان عجز و خاک
ساری بوسیده بوقفان حضور عدالت گستر و عاکفان معدلت
مرحمت پرور فهرست عرض داشته تمنای طریق سفکان

یا بنیت باز حسن کرد این منت
ابتهش باز حسن هم کز خط این ظلمت
لب شب هجر
نوشتش بار روشن از شعر صبح
زلفش سیه است طفلکی
مست از عطار و دل
که او هیچ چون خود را یار بنشان
مرض شع
هیچ او لعل
و آتش شمع
بیت از عطار و روز وصل
سحاب عطار

[illegible]

بعای قریه فلان عرض اول آنکه در عهد بعض مغفور
از دهات کفا که و در تکمله سورت جات سپاه منصور جسبی در قریه بوده
جمع می معد حالا هم مقرر عرض ثانی آنکه عالیجاه
رفیع جایگاه فلان حاکم الکی تکفا است از ابتدا مقرر با

بلان قریه	فلان قریه	فلان قریه	فلان قریه
بس صبا [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

فدایت شوم ترحم بر ملک است در آن سمکاری بود لو عفان
فصل دوم در رسالات شاهزادگان عظام و دار سرکار
فدایت شوم رقیمه کریمه و الا مصحوب عالیجاه رفیع
جایگاه فلان سرافرازی بخش بنده کمین و مضامین اشتیاق

بیت دو کس عم فرم توان دیر کسی الکه در
خطا بست با که سختان یکی شتاب
بیت سوال العلات شاه زایج بیت از اشعار
بندۀ قمر عباس مانند راه کس عطارد تخلص
کمه از مرغ غیبه عود دری صفی سفر بیت
از عطارد زلفی رخ همچو حال بر زر حمش
بو کر همه مدار بعد پیش کش بو
از عطارد بیت عطارد است درلبجان تحسر
آنچه سرو انست می بغیر است از
جان نه هم از انست سو
بیت از عطارد

اسلام [illegible]

امتثال سرور آئینه خاطر اقدس کمین که پیر بلکه پخته این بنده عقیدت
مند از این عم که از صاحب معظم به تعیین سپاه
رکاب ما و از پیشگاه رای ملک آرای شاهنشاهی اقبال پادشاهی و تقصیر
عمر قرار است و آزرده خاطر بودم تا اکنون از ... استمهال
ضمیر اقدس با کمال خاطر مقدس پیوسته عزیمت تصاحب همت
شهریاری در تعیین افواج قاهره تصمیم یافت عالیجاه
رفیع جایگاه فلان سالاری جمعی از سپاه و کارت ظفر انتساب
نامزد گردید صورت نوشتجات در رکاب ظفر
لآلی مدح و ثنا که انجار صدق و صفا غواص بود گوش
سرکار گردید شکفته شکوفه در انجار عهد و وفا بهار الکاوش
بیار آمد و شادی بزم حضور آن صحبت معمر اولی وقدر

[illegible]

بیت از عطار دار ... با کجو طرز دست ...
بیت ... ستم
ثبت ... گرشکی
از من بعین روی و ترشحیو رعالم ...
یار من ... کسی
دلم تحیت آن زلف معنبر
شانه کرد و خم معطرک
ورنمیش همه غوق
... کشور دلها
مت تیغ ابرو ... سخت
شاه عطا ملک شمشیر ... جان
بیت از عطار چه باقر ...
چه پروده لیش ... جان شیرین

[illegible]

افزای مسند وزارت باطمطم ناظم جهان داور
مصلحت بیدا و نهان فرخنده وزیر بی‌نظیر ارسطو ضمیر
مشتری رأی بهرام بطش هارون موسی دست
علم کش بلاد مکرم دستور اعظم وزیر معظم
بار تکشوف رای عطوفت پیرا از بهر اعلای منبر الله
رهبر از پرتو لطف خداوندی چون و چند و بهر داور یکتای
بی مانند خداوندان این دولت قوی مکنت اسیر پنجه
گشته بایر باید بساط بیکدیگر و یکدلی گسترده و شاهد تجهیز و
همتی را چهره به محفل شهود آشنا و بیگانه ولقه اندمال
سکنان به نعمت پرورده ایم و بار بندگی زیور امیسان
دل و جان کرده‌ایم آن به که به نیز فرصه هوان خوش

بایکه

[illegible]

بایکه کرد مساز و در جمیع جهات اعداستان و همراز
باشیم دار از هر جانب به پیوند ارشبهای ثواب شبهها
چه تحمیر را تکلم به پا ابد پیوسته داریم تا به ورمید دعاهای کسته
باب سیم در مراسلات نوشتجات
سید ماهشی زاده بر بستر ناتوانی افتاده سوار ضبطش
در موضع سوار باعظم شان فی علیین وقرار گرفت و
متکلم زبانش گران بار و عاطل از رفتار بی منطق خاطش
با خیال انجناب از دل پر طلبش درین گفتار بید
بر سر من بر سر من که لذری من جشی توقع زبان
بسته و چشم گشاه قفس تن را اسباب شکستن آماده
و طایر روح را بهم پرواز مست و جسم را ساز اعمار بضع

[illegible]

صبح حسبت لست — صبا غبار العطا

و هم شهر ربیع الاول ابتدای عروجے نور چشم خیال

الحق رونق این عیش منحصر بعطر شریف

باده و مطرب محفل جمله محبانست و یا عیش بخت

محبانش و جنت گلی گشت امید محفل سرو چمنستان

از فیض حضور بوستان باد خدا بقا ناصح

وجه معصوم خسرو زیب از کثرت غصون و فروع

و شکوفه خندان خلاف فروع ازهار

بیچ و زلال چشمه سار سلسله در انهار معتبر

فزوان و نسیم نهب جلالت با تمام تخلله وران

هر یک از سلاسل فت کر فروع اصل همون

و شموع

اینجاست الله تعالی سلیع مذکوره از خاک تحقیق [illegible]
کرمت شهادت و اسرار او [illegible]
[illegible] صورت عسول الله وقف
[illegible] عطار تخلص
[illegible] مذکور [illegible]
و قیاس سراز و از حضرت [illegible]
بیست که کاتب قدوسی بقلم ابجد
صحیح حالم [illegible]
صبایع محرقوم کرده اند
و [illegible]

و شموع شکوفه همون و غصن عان لطیف

و نسیم نهب شریف اکنون هر بلبلی در سایهٔ شاخی

و هر شمع سایه افروز هر کاخی اهر شکی [illegible] از نسیم

نغمهٔ طیب آمیز نشری — در محبت یا رجا [illegible]

آفتاب سپهر حسن و جمال روشنی بخش سواد گیتی

سپهر برتری موافق استقلال سعادت دست کی کوی و احسان که

عهد شهسوار بخش مضمون از عین الملک یار

اگر از عیادت این رمز دیده چشم پوشیده گفته ام

بیت دیده آب آرد چه بیند آفتاب بدیدن

فرشته شتابان جمله آب الدریکوم خیسر او عظمه

سرپرستش ناظم بنوشتی مظهر کشف که خامه ام

[illegible]
غنچه و [illegible] و از [illegible]
[illegible] خطاب [illegible]
[illegible] چهار فصل [illegible]
[illegible] قدرت [illegible]
[illegible]
بفروخت [illegible]
فضیلت [illegible]
[illegible]

سکینه است و نامه ام عطرآمیز عبارات رنگین
و اشارات شیرین وقوف بر مطاوی معانی موقوف
بامعان نظر و شهره فهم و هیچ مولد دماغ محبت اثر
و جمله این علامت موجب کلفت بصر خلاصه
ازین جهت ترا ابواب معذرت باز است
مبادت ترا از جفای تو صد عذر پیش ساخته دارم برای تو
حیف ستمکار مراسله محبت الکن
صورت آیین که چون طومار زلف عنبرین بیت
صبح عمر گرامی لیک در دل گشای چون
بیاض گردن بلورین مطلع صبح شادمانی
که از حسن خطش صورت را به معنی نازو نازی

تحریر شد

ویا بشا قبول مواضع منافع بیع
عتبه در مزاهر مسلع
کذالک
چه حسن جنب
رف آداب و
لغات
السادات العظام الفخام
الفروع والاصول جامع المعقول والمنقول
در المعالی المناقب والمفاخر
ابوالعضائد والمکارم

تحریر شش ان قلم بر صحیفه در از ضعف و قوت
قلمش چون عشق و حسن باهم آشنا در شرف
چون خط زلف غالیه یا باستصباحت و بلاغت
چون رنگ و بوی بهم آمیخته طراوت و
چون شیر و شکر بهم آمیخته شکسته خط شکسته بلکه
زلف سیر چنین توام و درستی طرز خطت
همچنان در سر عجیب محبت نسیم الحکم بسر افرازی این
غریق بحر غم و این سرگشته وادی محبت والم رسید از
لعه اش کمال شستگی رخ خط بندهای عطارد را
بسر صفای گلگشت صحرا و باغ تکلیف فرمود
نظم بخوان بسر گلستان و باغ و بستان

کز من بیاد جمالت بود در گلستانم تو باد و بستان در بستانم
حال مرغان بته بیرچه دارد اعزا انست که فقیر عباس
عطار تخلص مناسب انتقام قطعه ام بعشوه آفت
جانی بغمزه رهزن دینی تو ماه سرو صحرای و سرو ماه
حسنی چه جا تم بتماشای سرو لاله و ریحان کلاتو باغ
بهشت و گلزار خانه حسنی بگو بخادم محفل شمع
در و تو شمع انجمن آرا و ماه حضرتی چو طلا سیار که تو
نشر طلا سیار سر کوئیت زتیر تو سر ازجان که با کمان
بکمینی تو ساعتیست که سوز دل نشانی پیچ تو باشی
و با عیسی و باکه ان نشستی تو در دو حصه جوانی ز روز بشی
طی تو سوز هجر چه دانی ز انفصال قمر بیا به هجر جان مکو

و عارضات سلار را مجمع ... الشرایع
باسلام از خطا و خلل و ملتی خفت از نهو جلد
محفوظ باشد بهو الدعا له چند نورس عطار
در مصیبت جناب سید الشهدا علیه السلام
چون منزل کرد و اسیران شام شد صبح اسند زینب ...
شد تا بی بعشق و عترت و آل علی اسرار شور
یا حسین قیامت قائم شد و قصه زنگی
سر برهنه و دی و دل جسد آل علی
در مقام شد پیمانه کاخ و سر سعد را کند
چه خاکستر تر سر جسم آل شد
ز نیزه مالی

در ایامات به خرم بوستان این خیالت در دل بود
گلدسته بستان حسنی عزیز الوجود معشوق
در مسابقه مشکین خطی طبع عطار مترنم این مقال بود
در ملکی حسنت نیارم لب گشود از این جمال وصال
و پیام نامه چه سود نامه بکف قاصری در آتش
زینب علاء رشس عبارگاه مقصود قاصر خرد
بر دست نامه شیرین مرغ سلمان بلب تیر ادا
در منشیات تعریف نامه سر سلامتی
حسن معشوقی چون ناامیدی قصاد
بلیات بیسیجه از رضا گری نیست
نامان که به رسم تسلیم تو هم گو است که

لله العفو فی وراثت و در حضور شط سالان بانم
ونه ماعدم رضا چهره ازغم صراشیم
حاشا مجما را استماع این واقعه کرور اسیر والاطلاع
بر حادثه وحشت انگیز بعض مائم جان سوز
ومصیبت فرسور آن کلاکی فرریر حاکم غم
نه بداستان سر اشره شرح لدده و غصه معصه سرکه

باب چهارم در احکام علی در عنوان آشکار بلد

هو الله تعالی شانه العزیز حمد و سپاس بیح
حضرت مالک الله را جلت عظمته سلاست با
لکلیت ذات پاک بود اروا است ولباس صفت
ها ملکی کوبین بر قامت علو شئونی رسانیست

هر موجود

قربان آن سنگ که بر عیشی بسید و دیده پر خون زاهد
چشمش روان صبر و چون سلسل کمدان
پرچاک کرده گریبان زمین مصیبت چاک کرده
مخ ماهی زلف دسته دسته سیه پوشیده
در ماتم نشسته سیه روی پوش ماه خاور کی
بنافی مجمره رانیلو فرکو ریحه ارغوانرا
نسلکون کو زکریه پیسوا از پی کمر بیو
گرفت از خاک و داع عشق ... زلف
شکر پوشش ... لب بسه بنا ... شکر شکی دل
مفرح یافت یاقوت رش را وا روا
روح جان داد فرما

[illegible]

هر موجودی را از عدم بصوب آیر بر بحیره بند کیش
در رسند وبطوق عبودیتش سر بنهند لمن الملک وله
الحمد و له الحکم وهو السمیع البصیر و درود بر سید عالم
وصلاة محترم واهل بیت طاهرین او که ولایت شان
دستگیر یوم المعاد واتباع علامیشان ماهرها عمال
و ابه حق لوای کلام عهدی درگاه حرامی یارکرد
از ازنست که کافه عبادالیقوت بشرت قبلی آن
مقصور باشد پس کلام او را انست به تعیین زراع
حاد عباد در طریق تکالیف بعجز خود مقرور در که
از حقوق بندگی بتقصیر خود معترف بوده علما آن
خود را از غایت قصور و نا تمامی با کمه الیس

که جان در مصر جانان ساز مجلس تصویر کیدن
عقرب سر را مار را و حضور سلطان محبوب و فوق
عنبر عطار را بر نظم آلوده ابایان نازنین منتظر
لعل نغمه آن ملک سیل زلف مشکین تا باده
شی در بزم سلطان آسمان بلورین گوش چو
تا حه کل ... سیه چون زلف سنبل جایل
کوه زلف دسته چون زنان بچه کان زنان
جبه تکا ... بکس متنش للطان ازمه
هفکر ... ستبغم حیالبان همچو یاقوت
بو دل را مفرح روح را قوت
متبری محمد

[illegible]

[illegible]

بکه السلطان عصر در کمندت جناب [illegible]
مشمر چه چین زلف خود پیچ و تاب
چرا چو قلب ما در اضطراب همان زخم
حیمت [illegible] سلطان ایمان ۱۵
ظلم ز [illegible] اول گشته چون رگ از [illegible]
خون صینون چو دار [illegible]
وطن بند [illegible] و محو [illegible]
کشم [illegible] تبریز کرد [illegible] صداقت
قدر [illegible] صاحب [illegible] سکان
سلطان اعظم ایران [illegible]
[illegible] ۱۲۶۲

سبب علی هذا الجمله حضرت [illegible] خصلت پناه
فطرت محمد حاجی علی زین العابدین ملقب بمومن
ناصر تبریزی قریه [illegible] حساب [illegible] شروط صوم
طوق بسته که از [illegible] یکنفر غلام سیاه حبشی محبوب
نام بود اشته او را آزاد و مطلق العنان فرمود صورت شرعی
کتب نامچه اقرار نمود بر سیاد دست و کالت
پناه فضیلت و بلاغت دستگاه ملا میرزا محمد علی
وعالی حضرت [illegible] خصلت رفعت القدر و المنزلت
[illegible] لاعیان لا حسینعلی ناصر [illegible] مبلغ [illegible]
و ششصد و [illegible] تومان اشرفی [illegible]
سکه محمد شاهی [illegible] تومان [illegible]

سبب

سبب [illegible] عالی حضرت [illegible] رقوم [illegible]
خالص خود شان بطریق شراکت [illegible]
در سر مقرران [illegible] باشد و در حجره تجارت بصلاح
صواب دید [illegible] داشته باشند منافع
آن الله تعالی هر قدر منظور شود با او به تقسیم کنند
[illegible] دستگاه [illegible] الملصطه شود [illegible]
شراکت [illegible] جاری و واقع شد
اجاره نامچه با حال شرعی قبول نمود
از حالت [illegible] سال تمام عالیحضرت
محمد تقی عطار از جانب سادات و [illegible] فضیلت
و بلاغت دستگاه فخر الحاج حاجی میرزا محمد [illegible]

مشتری تاجر ... یکباب دکان عطاری المبلغ
مبلغ القدر الصف تومان با قرار آنکه شرعیه
صحیح اجاره و قراری ... یا ... قسط شهوره ماهیانه
وصیغه ... واقع و جاری شد ۴ شهر شوال ۱۲...
فسالیه ... عرض آن تحریر ...
لآت آنست که از بهترین وقتی از اوقات ...
ساعتی از ساعات مقرون بخیر و برکات
عالمیان شرع مطاع واجب الاتباع عالیشان
غرت نشان پاشا ... بحضور ... صحیح
شرعی و اعتراف صریح ... بر اینکه در حالت
اختیار بدون الاکراه والاجبار ... لازمه

لازمه صحیحه شرعیه ... اسلامیه بالطوع والرغبه در
حالتی ... و نافذ بود از جمیع افعال شرعیه ...
... ... لازمه ... خدا ...
دانسته شرعی قسر ... من ... اعیان ...
رابعا ... شرعه ... فلال ... و انهار و ...
و ... و کل ما یتعلق ... مبلغ القدر ...
... شرعیه ... نقد ... جود ...
... مستراد ... و ثانی ... تجلیه ...
مشتری ... لازمه شرعیه
... تحمل ... ارکان ... و ...
... صاحب العین فللعرض

الغنی ولو کان مالک اشیاء محشی ولو ضعف
الشمس مدار بر جاری و جاری در کشور غیر ملتمعات که مسید
محروم ... للفقر کلای او خر ... اغنند برآید تحریر رای در القعه
هشتم شهر ربیع الثانی ۱۲۳۲ در دنیا و عقبی سرمایه
نجات و رستگاری و سبب زینت و بزرگوار است
سحاب رحمت است و چشمه سار زلال مغفرت
طالبان حق را بسر منزل تحقیق رسانیدن است و آیینه
خاطر را زنگ ... طریق ... و دار کی غیر ...
معدن گوهر این فضیلت گیرا ... زلال انوار
سعادت عظمی چه توانه بود ... جدا و اما ائمه
سر اصلوات الله علیهم اجمعین که سلو...
رسید

است راه هست ولی بی دلیل کوهر بفتن را در ظلمات
تشکیکات جهل لا دور ... مورانی ... صحرای عالم افروز
شمول حقیقت و جهر احوال خویش از غبار حیرت
وضلال ضربر زلال این حوکوثر و تسنیم مثال ...
پس برای ... آدمی را ... آنکه ... برادر
... آخرت
آتش ... قیامت ...
ترین ... آن حضرت ... است
... وقف طلاب ... مدرسه ...
جناب سیادت و نجابت پناه فضائل دلال
غنیت دستگاه فخر ماضی میرزا محمد تاجر بکقطه

باغ شجره و قلعه دریچه باغ نخبت مسح مولانا محمد
شهر ربیع المولود سنه ۱۲ مولا عصر صوبه مالکت
نقود از غش خالی شکر و سپاسے در شهر بهار و
شرکان الوان نعیم بی زوال و عقود از
ثمین لآلی حمد و ثناے در زیور جمال عروسان
صنایع اعمال قوله یوشار رحمت عزت و جلال
خداوند متعالی جلت عظمته کلاست در بستان حکمت
کامله اش افراد نوع انسانی از سر رشته توالد و تناسل
انتظام یافته است و باغبان قدرت شامله اش
در بستان وجود نهالان ذکور و اناث را به سبب
ازدواج مثمر ثمرات الصلاح والاولاد کرده است و صلوات
زاکیات

زاکیات تحفه بارگاه عرشها علمای امامیه حقانی
اثنا عشریه چه می فرمایند درین مسئله شرعی که شخصی
کسی بعوض طلب مکتوب اطلس مشجر را داده است
سربسته تحویل داشت ۱۱ع و در عقد همت از حرمت
شخص طلبکار را به فرمودند جنس مذکور به صاحب مال
سر رشته نمود هم در ربع و هم در قیمت اختلاف
دارد حکم این مسئله را معلوم فرمایند بینوا فی تاریخ
ربیع الاول مطابق سنه ۱۲۳ حاضر دار الرعایا
کمترین عالی شان رفیع عزت و سعادت نشان
اهل بیت ... والا عانیه مسلح ملک ... و بیت ...
اشرف محمد ... عالی شان عزت و سعادت

محمود بیگ لده سلی طلب دارم مدعی علیه در جواب
قول مدعی منکر بود بعد از آنکه احمد بیگ بر ثبوت دعوی
ثبوت عاجز گردید تحریر نمیشد کلمه بر واجب که
بر مدعی مرقوم بود را استحلاف قسم نیست محمود بیگ
از وقت در محکمه در حضور شرع انور قسم برهم
استشهاد واستجواب واستعلام شد از اعیان
اعلام وفقهای کرام وسادات ذوی العز والاحترام
دارای فخر علم کامل واطلاعات شامل دارند که
سامی وعلی شمرا ... قریه فلان محال فلان از جمله موقوفات
اولاد مذکور فلان است وتا الایام قریب در تصرف
اشان بوده و درین اوقات بعدوان غصب از آن وقت

اولاد

اولاد مذکور را وقف بوده ون کی ... مضمون آیه دانی
هم ایه ولا تکتموا الشهادة الحکم بالله ... کلمه شهادت خود درین
صفحه ... فرمایند و هر آینه از عصیان
کتمان شهادت محتجب ... که باعث اجر عظیم
و موجب ثواب ... در موقف
حشر ... این فلان پسر ... بالغ ... را ...
... حضرت ... تحصیل ... و رفع ... از حالت تحریر
... تمام ... چهار ... را ...
... که خوراک و ملبوس جمیع ... سر رنو ...
کتوم ... با شرایط ... المعتبر
... برکار ... اشان ... پاشم از

حور و نراشتن بی سر و سامان دولت و حکمت را رد و آثار زوال
به نظم چه شود کر شکند یعنی او به نزد دست کسی را یه لوست
قلم همه کسب ببین در آن زیر بت ید اپی لهب است صورت و وقف
نامه سیاسی فنون لدو صحیم و قیاس و وقف کلاه آلای والای رکت
جناب رب لاابیست که دیگری عالم جبروت را ملامت
مالکت بسنبله دیگر العاده دیگ فلک انگشت زار صحیح او جهید
انگشت و صدر بهر بنای بهروان طریق اطاعت ر و فه

ده علاء سرت

وعلیق المرواب عالی ان رفیع مکان عزت شان

سنه ۲۲ محرم نعایت امر بارک مراد و صحیح جهد و سعی الله

[illegible]

ربیع الاول

[illegible]

سنه ۱۲۴۲ ربیع الاول

الوس[illegible]

[illegible] ملوکات [illegible] معرفت [illegible] قسم [illegible]

[illegible]

[illegible]

شهر ذیحجه [illegible] سنه ۱۲۶۴

صورت

صورت حساب و سیاقات است

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

صورت [illegible] مالیخ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ای [illegible] تیز [illegible] آب [illegible]

خیز ای آب تو آب زندگانی در خاک تو شب

عنبر آمیز ای محو [illegible] پریشانش [illegible]

و [illegible] این عمر [illegible]

طلاست و بهترین مجموع صنایع است خصوص این

کتاب که جبابسر سحر منور است که مهر لعل و گوهر بیرون اولاد دعا

لیکن حاج حاجی اسد الله بهبهانی که وحدانیش و قیمت

سپاس صانعی است که لعل لب سنگین دلان مهر سرمه

ن آمد و لنعیه جواهر منظوم در سلک مرصع بهالپت لعل از

سنگ و گوهر از خارا آورد چوب خشک از قدرتش بار آورد

تا گردد امجار علیش آشکار لعل جان بخش بگفتار آورد ما بر در

فنا حشن از دولها قرار سرنا زیبا برفتار آورد هر که

خطا را در انگی سعون طمع امر طلوع حسب رحمه لعطا

داد کریم است و لعمم رحم بحال گنهکار آورد مرحمه

از گله سعما با زجر سید لست کا میدبخشی ز رحمت صلا

فهرست

فهرست الدرج حلقات قوام غیبت بلحبر و دیگر حال ارباب تجربه

با علم از دو دیگر الحمد لله الملک الوهاب که از همین ترتیب

مالکو و الانبار در سن ۱۱ سال کو در سنه ۱۲۰۱

در چهاردهم شهر جمادی الاول

تحریر شد

در حیات

مترد

ستان در بالا

خانه تحریر شد ماه سعد

ن خاتم این کتاب باده

کار است می خاتم خط

بجانه روزگار

سنه ۱۲۶۴